

آمریکا و آینده غرب آسیا؛ بازیگران و روندها

نشست تخصصی

یازدهمین نشست تخصصی از سلسله نشست‌های پیش رویداد سومین همایش بین‌المللی افول آمریکا، با موضوع «آمریکا و آینده غرب آسیا؛ بازیگران و روندها»، در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۴۰۲ در موسسه آیندپژوهی جهان اسلام، با حضور سه عضو هیئت علمی دانشگاه تهران؛ دکتر ابراهیم متقی، دکتر حمزه صفوی و دکتر کیومرث یزدان پناه برگزار شد.



محمد رضا محمدی، دبیر نشست، ابتدا با معرفی سومین همایش افول آمریکا، به طرح مسئله پرداخت و افزود:

استیون سایمون در کتاب «توهم بزرگ، ظهور و سقوط جاه طلبی آمریکا در خاورمیانه»، معتقد است که قبل از کمپ دیوید، آمریکا حضور فعالی نداشت، کم رنگ بود و بحث حضور را بیشتر به بریتانیا واگذار کرده بود سپس با یک رویکرد تاریخی، از حضور آمریکا در جنگ لبنان، بحث ایران کنتر، حضور آمریکا و ناتو در لیبی، کنشگری و معامله گری ترامپ در منطقه را بررسی می کند و همه این اتفاقات را یک شکست بزرگ برای آمریکا می داند.

نویسنده معتقد است که حضور آمریکا در منطقه، با یک جاه طلبی و عدم توجه به واقعیات روبه رو شده بود و نتوانست آن طور که باید، منافع ملی آمریکا را تأمین کند. به هر حال، در آمریکا نیز مانند کشور خودمان، آرای متفاوتی وجود دارد و حزب های مختلف، یکدیگر را تخریب می کنند؛ از این رو در این نشست می خواهیم ببینیم که آن چیزی که به عنوان افول آمریکا (باتوجه به گذشته آمریکا و رویکرد سایمون) از آن یاد می شود، آیا واقعاً شاهد افول آمریکا به معنی محسوس و ملموس هستیم؟ و آیا آمریکا در حال کم رنگ کردن حضور خودش در خاورمیانه است؟

دکتر ابراهیم متقی؛ رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران؛ افول آمریکا در سایه ضعف اقتصادی، ناتوانی در مهندسی حوادث مناطق و کنترل منابع، قطعی است.

از قرن شانزدهم به بعد که زمینه برای شکل گیری نظم جدید جهانی بر اساس نقش یابی نظام سرمایه داری به وجود آمد و در درون آن، جلوه هایی از عقلانیت راهبردی برای کنترل محیط شکل گرفت، هیچ گاه محیط های منطقه ای، بدون حضور یک قدرت همزمن یا یک قدرت مؤثر تعیین کننده و موازنه دهنده، وجود نداشته است.

ما از زمان قرن شانزدهم و از زمان قرارداد تقسیم (که قراردادی بین اسپانیا و پرتغال بود)، شاهد این مسئله هستیم؛ بنابراین منطقه خاورمیانه، جنوب غرب آسیا و خلیج فارس نیز در زمره همان حوزه های جغرافیایی محسوب می شوند. یک محیط ژئوپلیتیکی، با معادله قدرت و جایگاهی که در اقتصاد جهانی دارد، طبیعی است که مورد توجه بازیگران اصلی سیاست جهانی واقع شود. والرشتاین به بحث مربوط به سیکل های قدرت اشاره می کند و هر بازیگری متناسب با نقشی که در اقتصاد و نظامی گری جهانی دارد، می تواند جایگاهی در فضای منطقه ای و بین المللی به دست بیاورد.

وی از اسپانیا و پرتغال شروع می‌کند و به آمریکا می‌رسد. شاید اولین بار، کسی که مسئله افول آمریکا را (چه در دهه ۱۹۸۰ و چه در دهه ۱۹۹۰) مطرح کرد، والرشتاین بود. در کتاب ژئوپلیتیک و ژئوکالچر، به مسئله افول دوگانه اتحاد شوروی و آمریکا می‌پردازد و اعتقاد دارد که امروز، سیکل‌های قدرت در وضعیت و فضای ابهام (ابهام آینده) قرار دارد.

آغاز آمریکامحوری در جهان

آمریکا از دهه ۱۸۸۰ نقشی محوری در اقتصاد جهانی پیدا کرد و در این دوران تاریخی، سه تحول بنیادین شکل می‌گیرد:

۱. موج دوم انقلاب صنعتی (تحول تکنولوژی)

این مسئله، یک تحول جدی در اقتصاد، تکنولوژی و قدرت نظامی کشورها به وجود می‌آورد؛ به گونه‌ای که کشور آلمان در طی ۲۰ سال، به اندازه ۲۰۰ سال انگلیس، دارای قدرت منطقه‌ای و نظامی می‌شود. خود مبحث تحول تکنولوژیک، موازنه قدرت را تغییر می‌دهد. به مرور زمان، آمریکا ظهور پیدا می‌کند و ۳۷٪ اقتصاد جهانی را در پایان قرن نوزدهم در دست دارد؛ در حالی که انگلیس در آن مقطع زمانی، تنها ۱۴٪ اقتصاد جهانی را در دست دارد. در حال حاضر، آمریکایی‌ها در سال ۲۰۲۲، ۲۴٪ اقتصاد جهانی را حفظ کرده‌اند؛ بنابراین ظهور آمریکا، یک انقلاب دوم تکنولوژیک است که موازنه قدرت را به هم می‌زند.

۲. راهبرد قدرت دریایی

آلفرد ماهان، افسر نیروی دریایی آمریکا، در کتابش مطرح می‌کند و این مسئله به گونه‌ای در دستور کار

آمریکایی‌ها قرار می‌گیرد که بیشتر مشاورهای امنیت ملی آمریکا، از نیروی دریایی انتخاب می‌شوند. همان‌طور که بیشتر مشاورهای امنیت ملی ایران، از سپاه هستند. این تحول نیروی دریایی، قدرت را به فضایی منتقل می‌کند که در آن، اقتصاد با قدرت دریایی هماهنگ می‌شود. در گام اول، آمریکایی‌ها درهای باز اقتصادی را مطرح می‌کنند اما اقتصاد بدون قدرت نظامی، هیچ‌گونه جایگاه و اثربخشی نداشت. انگلیسی‌ها نیز تا این زمان در برابر واگذاری جایگاه خود، مقاومت و ممانعت کردند.

۳. جنگ آمریکا علیه اسپانیا

زمانی که تحول تکنولوژیک شکل گرفت، قدرت دریایی آمریکا گسترش پیدا کرد. قدرت نظامی آمریکا تا سال ۱۸۶۱ که جنگ داخلی شکل گرفت، سیزدهمین قدرت نظامی جهان بود. ابزارهایی که شمالی‌ها و جنوبی‌ها در جنگ داخلی مورد استفاده قرار می‌دهند، ابزارهایی نیست که اسپانیا، پرتغال، انگلیس و آلمان داشته باشند.

بنابراین، آمریکا قابلیت تکنولوژیک، ابزار نظامی و اقتصادی را به دست آورد و سپس اراده کنش عملیاتی را نیز در جنگ ۱۸۹۸ دوره ویلیام مک‌کینلی پیدا کرد. جنگ ۱۸۹۸ یک نقطه عطف در تاریخ منطقه‌گرایی و در تاریخ امنیت منطقه‌ای آمریکا است که به یکباره از راهبرد مونروئه خارج و به یک راهبرد بسیار بنیادین دیگر پرتاب شد؛ راهبردی که تکنولوژی، قدرت اقتصادی و نظامی‌گری را با هم پیوند می‌دهد. اینجا است که آمریکا از هر کشوری حمایت کند، آن کشور پیروز می‌شود؛ زیرا این سه ابزار را در دست دارد.

قرن نوزدهم که علیه اسپانیا و پرتغال می‌جنگیدند، به پشتوانه اقتصادی، مستشاری و نظامی ایالات متحده بوده است.

در رابطه با ایران، شرایطی که شکل می‌گیرد مبتنی بر یک نوع «موازنه ضعف» برای کشورهای روسیه و انگلیس است. در آن زمان، شرایطی ایجاد شده بود که آمریکایی‌ها با انگاره و اندیشه مستعمراتی، مخالفت داشتند و روسیه و انگلیس را نماد مستعمرات می‌دانستند؛ به همین دلیل، تیم‌های مستشاری آمریکا (در حوزه اقتصادی، ژاندارمری و ارتش) به ایران می‌آمد و به مرور، آمریکا نقش و قدرت خودش را از اوایل قرن بیستم در منطقه تثبیت می‌کرد.

در این میان، انگلیس به طور تدریجی به بازیگر درجه دوم تبدیل شد و ناچار، خود را در قالب سیاست آمریکایی تعریف کرد اما حرفش این است که (آمریکا فرزند ناخلف ما است؛ به همین جهت برخی مواقع نیز به حرف ما گوش نمی‌کند؛ زیرا سیاست انگلیسی‌ها، سیاست موازنه است، درحالی‌که سیاست آمریکایی‌ها، سیاست قدرت است).

آمریکایی‌ها سیاست اروپایی‌ها را همانند یک کاباره‌دار می‌دانند که هم با کلانتر کار می‌کند و هم با گروه‌های متخلف و تبه‌کار. فضای انگلیسی، فضایی این چنینی بود. اگر انگلیس مرجعیت قدرت جهانی یا منطقه‌ای را در خلیج فارس و خاورمیانه داشت، شک نکنید که در سال ۱۹۴۶، آذربایجان به اتحاد شوروی واگذار می‌شد. کسی که در آن زمان، در برابر این مسئله ایستادگی کرد، رئیس‌جمهور وقت آمریکا یعنی «ترومن» بود.

ایراد کار آلمان در هر دو جنگ جهانی اول و دوم این بود که تفکرشان نسبت به سیاست بین‌الملل، یک تفکر اروپایی بود. تفکری که نظام بین‌الملل را در نظام اروپایی خلاصه می‌کرد؛ چراکه قدرت‌های بزرگ اقتصادی در اروپا بودند و سیاست جهانی، توسط آن‌ها اداره می‌شد. در این وضعیت، آمریکا وارد کارزار جهانی شد و در مقابل انگلیس، روسیه، آلمان و ژاپن قرار گرفت.

الگوی رفتاری آمریکا به عنوان قدرتی نوظهور با سلطه روسیه و انگلیس

اولین انگاره آمریکایی‌ها این بود که کشور روسیه، یک رقیب ژئوپلیتیک برای آن‌ها است و باید قدرت آن نیز کاهش پیدا کند. این مسئله در جنگ روسیه و ژاپن در سال ۱۹۰۵ اتفاق افتاد و به تبع آن، قرارداد «شیمونوسکی» بسته شد که طی آن، روسیه شکست خورد و قدرت ژاپن ارتقا پیدا کرد؛ بنابراین آمریکایی‌ها یک معادله‌ای را در فضای موازنه قدرت منطقه‌ای شکل دادند.

پس از آن، انقلاب اکتبر شکل گرفت و آمریکایی‌ها رابطه‌شان را به طور کامل با روسیه قطع کردند. آمریکا زمانی با روسیه رابطه برقرار کرد که هیتلر در سال ۱۹۳۴ در آلمان ظهور پیدا کرد؛ یعنی از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۳۴، هفده سال طول کشید که آمریکا در وضعیتی قرار گرفت تا رابطه‌اش را با اتحاد شوروی برقرار کند. الگوی رفتاری آمریکا با انگلیس، به این صورت است که آن را محدود می‌سازد. انگاره آمریکا، به نوعی ضد استعماری است، آمریکایی‌ها در قرن نوزدهم، تمامی جنگ‌های استقلال طلبانه آمریکای لاتین را حمایت کرده‌اند. تمام گروه‌های مقاومت در آمریکای لاتین در

در مقاله‌ای که خانم رایس داشت، فرسایش قدرت ملی و منافع ملی آمریکا در فارن افرز، همین بحث و رویکرد را دارد که چون آمریکا در این شرایط دشمن ندارد، به همین خاطر در وضعیت افول قرار می‌گیرد. کتاب WHO ARE WE از ساموئل هانتینگتون است که در ایران به عنوان چالش‌های هویتی آمریکا منتشر شده است. در این کتاب، هانتینگتون این بحث را مطرح می‌کند که حادثه ۱۱ سپتامبر برای آمریکا یک نعمت است؛ به این خاطر که قبل از ۱۱ سپتامبر، در خیابان‌های آمریکا، تنها ۴ پرچم از آمریکا به اهتزاز درآمده بود اما زمانی که حادثه ۱۱ سپتامبر شکل گرفت، ۱۵ هزار پرچم آمریکا در این خیابان به اهتزاز درآمد؛ بنابراین ناسیونالیسم و انگاره مربوط به فضای قدرت، در ذهنیت آمریکایی (چه در نخبگان و چه در فضای اجتماعی) شکل گرفت.

اما در مجموع می‌توان، اذعان کرد که آمریکایی‌ها دچار دو - سه مشکل اساسی شده‌اند:

• **اول: اینکه افول اقتصادی را جدی نگرفته‌اند؛** این همان بحثی است که «فرید زکریا» در کتاب «ثروت به قدرت» مطرح می‌کند. تحلیل تحولات آمریکا و نظم جهانی و سیاست بین‌الملل این است که ابتدا ثروت آمریکا افزایش پیدا کرد سپس توانست قدرت داشته باشد. در حال حاضر که ثروت آن در حال کاهش پیدا کردن است، قدرتش نیز به همان میزان کاسته شده است.

ترامپ پس از روی کار آمدن، این بحث را مطرح می‌ساخت که رؤسای جمهور پیشین، ۷ هزار میلیارد دلار در این منطقه هزینه کرده‌اند؛ با این حال زمانی که قصد بازدید از منطقه را دارند، باید همانند دزدها

در همان زمان بود که در ایران، قوام السلطنه در بیرون راندن ارتش شوروی از کشور، تبدیل به یک قهرمان ملی شد البته در اینکه قوام السلطنه یک دیپلمات خیلی ماهری بوده است، هیچ شک و تردیدی نیست اما اگر پشتوانه ترومن وجود نداشت، روس‌ها وادار به این کار نمی‌شدند که نیروی نظامی‌شان را از ایران خارج کنند؛ بنابراین آمریکا از جنگ جهانی دوم، در ساختار دوقطبی، نقش محوری را در ارتباط با حوزه منطقه‌ای به دست آورد.

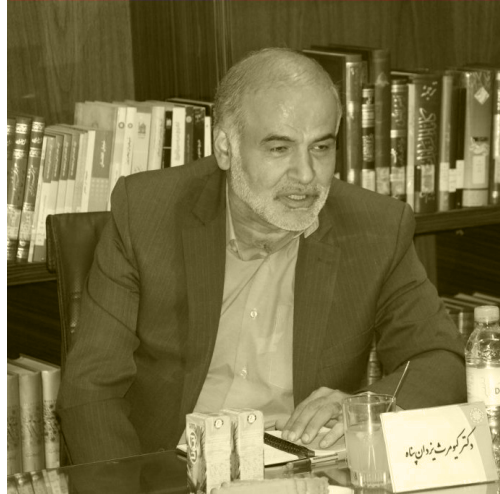
افول هژمونی جهانی ایالات متحده (ضعف اقتصادی، ناتوانی در مهندسی حوادث مناطق و کنترل منابع) کانئوری و اشیپگل، بهترین تفسیر را از نظم‌های منطقه‌ای در این دوره‌ها دارند، نظم‌های منطقه‌ای را به پانزده حوزه جغرافیایی تقسیم می‌کنند و برای هر عرصه منطقه‌ای، سه حوزه را از یکدیگر تفکیک می‌نمایند.

CORE PERIPHERY AND INTERISIVE SYSTEM

همان مرکزی، پیرامونی و قدرت مداخله‌گراست. آمریکا و اتحاد شوروی به عنوان بازیگرانی هستند که هر کدام در حوزه منطقه‌ای خودشان، نقش مداخله‌گر را دارند و بخشی از سیستم تابع منطقه‌ای هستند. آمریکا وارد فضای خلیج فارس و خاورمیانه شد. این روند تا دهه ۱۹۸۰ ادامه پیدا کرد اما آمریکایی‌ها و اتحاد شوروی، در رابطه با جنگ ایران و عراق، با هم به یک توافق رسیدند؛ بدین صورت که هیچ‌کدام از این دو کشور، در جنگ پیروز نشوند و زمینه برای فرسایش قدرت هر دو به وجود آید اما در سال‌های بعد از جنگ سرد، به مرور، معادله تغییر پیدا کرد. بسیاری از آمریکایی‌ها این بحث را داشته‌اند که آمریکا بدون دشمن نمی‌تواند ادامه دهد.

دکتر کیومرث یزدان پناه؛ هیئت علمی گروه مطالعات منطقه ای دانشگاه تهران: ایالات متحده آمریکا تا سال ۲۰۵۰ از جایگاه ابرقدرتی تکان نخواهد خورد. تمام برآیندها و روندها، همین مسئله را نشان می دهند.

بحث نشست از جهات مختلف، مناقشه برانگیز و چالشی است و دیدگاه‌های بسیار متناقض، متعارض و گاه اختلاف شدید و ابعاد مختلفی در مورد آن وجود دارد. در رابطه با اینکه شما اعتقاد دارید که افول را باید بپذیریم، بایستی این نکته را مطرح کنیم که «آیا واژه افول برای کشوری که در حال حاضر شرایط استثنایی و استثنانگرایی اش در نظام بین الملل حرف اول را می زند، از نظر علمی جایز است یا خیر؟»



وارد شوند. این وضعیت نشان دهنده کاهش قدرت کنترل آمریکا است.

هر زمان که از افول آمریکا نام می بریم، به معنای آن است که آمریکا، دیگر هژمون جهانی نیست؛ نه به آن معنایی که دیگر قدرت تأثیرگذار منطقه ای محسوب نمی شود. در این شرایط، بحث اصلی این است که آمریکایی‌ها به سه دلیل راهبردی، بر اساس نظریه‌های روابط بین الملل، دیگر هژمون نیستند.

● **دوم: قابلیت کنترل بر سایر بازیگران را از دست داده است.** در گذشته، هر زمان آمریکا می گفت که این کار باید انجام شود، باید انجام می شد. آمریکایی‌ها به افغانستان و عراق، نیروی نظامی فرستادند، در سوریه به دنبال فروپاشی حکومت بشار اسد بودند اما این مسئله حاصل نشد. از طرفی، آمریکایی‌ها تمایل نداشتند که ایران به قابلیت و قدرت بازدارنده نامتقارن در حد منطقه ای خودش نایل شود پس وقتی که آمریکایی‌ها حاج قاسم سلیمانی را ترور می کنند،

آمریکا همچنان در غرب آسیا حضور خواهد داشت!
در رابطه با غرب آسیا، این نکته مطرح است که آیا آمریکا از غرب آسیا خارج شده است یا رویکرد آن تغییر کرده است؟ آیا صرف خروج فیزیکی مستقیم و تغییر آن به حضور غیرمستقیم و نامرئی، ما می توانیم از نگاه علمی، تحلیلی یا توصیفی، به افول چنین ابرقدرتی بپردازیم؟ اصلاً مگر می شود غرب آسیا با ویژگی‌های مهم ژئوپلیتیکش، در آینده، سناریوها و استراتژی‌های ایالات متحده آمریکا که دو مرحله فراتر از سیاست خارجی آمریکا هستند، مغفول باقی بماند و آمریکا به غرب آسیا توجهی نداشته باشد. چنین چیزی امکان پذیر نیست؛ بنابراین تنها بحث افول آمریکا خوشایند ما است؛ به ویژه خوشایند رسانه ای ما

می‌دهد اما در بالاترین سطح ممکن گفته می‌شود که ایران به اتحادیه شانگهای یا بریکس پیوسته است تا اوضاع آرام شود. از طرفی هر روز بحث جایگزین دلار مطرح می‌شود ولی هنوز هم برای سنجش میزان روابط ما با سایر کشورها، از دلار استفاده می‌شود؛ بنابراین این مسئله که میزان روابط تجاری را به دلار تعیین می‌کنند، جای سؤال دارد.

افزایش نقش غرب آسیا در نظم نوین

یک مسئله مشخصی در اقتصاد جهان وجود دارد که با این تحلیل‌ها و نوع نگاه‌ها اساساً نمی‌توان به آن‌ها ورود پیدا کرد. نه تنها از ارزش‌های ژئوپلیتیکی منطقه غرب آسیا در سیاست خارجی و گفتمان بلندمدت آمریکا کاسته نشده است بلکه اهمیت آن روزه‌روز در حال افزایش است. منطقه غرب آسیا ویژگی‌های ژئوپلیتیکی منحصر به فردی دارد که هیچ‌جا دیگر در جهان این ویژگی‌ها را ندارد. از دوران جنگ سرد، پساجنگ سرد و نظم نوین تا به امروز، این ویژگی‌ها سر جای خودش باقی مانده است. در نظم نوین، ویژگی‌های ژئوپلیتیکی غرب آسیا ارتقا پیدا خواهد کرد بخشی از قدرت از نیم کره غربی در حال انتقال به نیم کره شرقی است. نیم کره شرقی هم میزبان یا محور پاسیفیک است اما این نیز به منزله افول آمریکا نیست بلکه به منزله تغییر رویکردهای جهانی در نظام نوظهور بین‌الملل است که پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد. ایالات متحده آمریکا تا سال ۲۰۵۰ از جایگاه ابرقدرتی تکان نخواهد خورد. تمام برآیندها و روندها، همین مسئله را نشان می‌دهند. از سال ۲۰۵۰ میلادی

است که گاهی اوقات با شوق و ذوق به صحبت‌های افرادی مثل فرید زکریا می‌پردازند.

حال آیا ما واقعاً باید این مسئله را با هیجان مطرح کنیم؟ اگر بخواهیم احساسی، هیجانی و ژورنالی به موضوع نگاه کنیم، بازنده این بازی خودمان خواهیم بود؛ چرا که احساسی برخورد کردن با این موضوعات سبب می‌شود که از اصل موضوع باز بمانیم. نمی‌توانیم از فضایی که در نظام بین‌الملل امروزی، از نظر بازی‌های پیچیده ژئوپلیتیکی در حال شکل گرفتن است، غفلت کنیم. امکان ندارد منطقه‌ای به نام غرب آسیا که بخش قابل توجهی از خاورمیانه است، از سیاست‌های بلندمدت آمریکا، آن هم در حالی که جهان در حال ورود از نظم قدیم یعنی نظم کلاسیک و نظم کنونی به نظم جدید است، در امان باشد و آمریکا چنین منطقه‌ای را نادیده بگیرد؛ بنابراین اساساً نمی‌شود پذیرفت که آمریکا غرب آسیا را ترک کرده است.

اگر یک ارزیابی سرانگشتی از میزان وابستگی کشورهای منطقه به آمریکا داشته باشیم، از عمان تا حتی یمن، عربستان سعودی، سبب سیستم‌های منطقه مانند قطر، بحرین، کویت و در نهایت عراق حتی سوریه و اردن، این وضعیت وابستگی را دارند؛ بنابراین نمی‌شود سطح روابط و نفوذ آمریکا در این کشورها را نادیده گرفت؛ زیرا این کشورها از نظر امنیتی نیز کاملاً به آمریکا وابسته هستند حتی خروج ایالات متحده از افغانستان نیز برای ما معضلات و مشکلاتی را ایجاد کرده است.

زمانی که خبری در مورد مذاکرات پنهان با آمریکا منتشر می‌شود، اقتصاد ایران را تحت الشعاع قرار

همچنان در حال ادامه دادن به این راه است. شرایط ایران گاهی ایجاب می‌کند که تصمیم‌گیری دشوار شود.

تشکیل اتحادیه زرد؛ تنها راه افول آمریکا

شرق در یک صورت می‌تواند افول آمریکا در سطح ابرقدرتی را رقم بزند و آمریکا را به یک قدرت جهانی معمولی تنزل دهد که «اتحاد زرد» شکل بگیرد البته این نکته نیز مطرح است که آمریکا اجازه نمی‌دهد این اتحاد به راحتی شکل بگیرد. از طرفی بسترهای شکل‌گیری این اتحاد نیز در حال حاضر وجود ندارد و به نظر نمی‌رسد که چین در فضای رقابتی که با آمریکا دارد، وارد چنین اتحادیه‌ای شود اما اگر فرض کنیم که این اتفاق رخ دهد، به احتمال زیاد آمریکا نیز با «هند» به سمت پیمان‌های استراتژیکی می‌رود و اولین سگته یا زلزله ژئوپلیتیکی اتحاد آمریکا با هند علیه چین است.

علاوه بر این، نقش اتصالی قاره‌ها که برعهده منطقه غرب آسیا است، جایگزینی ندارد. از طرفی اینکه بگوییم آمریکا به دلیل تولید و صادرات نفت و گاز داخلی خود، نسبت به خاورمیانه و خلیج فارس توجه کمتری پیدا کرده است، استدلال غلطی است. آمریکا می‌تواند با بازی در منطقه خلیج فارس، قدرت نفوذ شرق به حوزه منطقه خلیج فارس را مسدود کند.

استراتژی‌های آمریکا برای مهار رقبا

چینی‌ها در منطقه به دنبال یک فضای خالی هستند، درحالی‌که تقریباً تمام فضاها را عربی در اختیار آمریکا است و به همین راحتی نیز اجازه فضا به

ممکن است چالش‌های ژئوپلیتیکی ایالات متحده آمریکا سرباز کند.

کشور ایران در این فرایند انتقال قدرت با دو مسئله روبه‌رو است که هر دو مسئله نیز «ژئوپلیتیک» هستند:

• مسئله اول: عامل ثابت ژئوپلیتیک به نام نقشه سیاسی ایران است؛

• مسئله دوم: عاملی متغیر به نام حکمرانی ایران با عنوان جمهوری اسلامی است.

منطقه غرب آسیا دقیقاً نقش وسط ترازو را برای ایجاد توازن در این رقابت جهانی بازی خواهد کرد البته این به منزله کاهش نفوذ آمریکا در منطقه نیست؛ چرا که اهمیت این منطقه در حال بیشتر شدن است. تمام خیز آمریکا برای شرایط کنونی، تغییر تاکتیک برای ده سال آینده این منطقه است. از نظر آمریکایی‌ها، ایران باید مطابق میل آن‌ها پیش برود اما حالا از نظر رفتارهای ژئوپلیتیکی، این‌گونه نیست. ارتقای منزلت ژئوپلیتیکی و نقش‌پذیری جدید غرب آسیا در دوره پسانظم، اجتناب‌ناپذیر است و ایران اینجا نقش محوری را خواهد داشت.

ضرورت دوری از کشمکش‌های ژئوپلیتیک

این همان نظریه «هارت‌لندی» است که «مکیندر» مطرح می‌کند و نقش ایران در اینجا ارتقا پیدا می‌کند. زمانی بیضی استراتژیکی و استراتژی دکتترین دو ستون نیکسون مطرح بود اما در حال حاضر نقش «موازنه» ایران و عربستان مطرح است. استمرار کشمکش‌های ژئوپلیتیکی نه به نفع ایران و نه به نفع عربستان است؛ چراکه هر دو بازیگر در راه تخلیه توان ژئوپلیتیکی قرار دارند. عربستان این موضوع را متوقف کرد اما ایران

برابری برای چنین رقابتی را ندارند، به این معنی است که این ابرقدرت به راحتی دچار افول نخواهد شد. همه دعوها بر سر جغرافیا است. آمریکا در حال حاضر تنها یک میلیون بشکه نفت از خلیج فارس وارد می‌کند؛ به این دلیل که می‌خواهد موازنه قیمتی و توازن تولید را حفظ کند. به طور اختصاصی نیز مقدار زیادی نفت از عربستان و عراق می‌خرد و حتی پارت‌لندهای عراق را نیز در اختیار گرفته است؛ بنابراین این مسائل، کاهش نفوذ آمریکا را نمایان نمی‌سازند. اتفاقاً آمریکا سیاست‌هایش را نسبت به منطقه تغییر داده است. چه بسا که همین سیاست را در مورد ایران نیز دنبال کند.

دلیل خروج آمریکا از افغانستان، به این دلیل بود که افغانستان اهمیت ژئوپلیتیکی‌اش را از دست داد و نفع اقتصادی نیز برای آمریکا نداشت. آمریکایی‌ها ۱۸ سال، نقطه به نقطه افغانستان را بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند که ارزشی برای سرمایه‌گذاری ندارد اما چرا از عراق خارج نمی‌شوند و برخانقین، کرکوک، اربیل، موصل و بصره کاملاً سلطه دارند و بغداد، سوریه و سایر مناطق به حال خودشان رها شده‌اند؟ این مسئله نشان‌دهنده تغییر رویه‌های آمریکا در غرب آسیا است نه خروج آمریکا از آن.

دکتر حمزه صفوی؛ هیئت علمی گروه مطالعات منطقه ای دانشگاه تهران؛ باید در بحث افول، واقع‌بینانه عمل کنیم تا دچار اشتباهات محاسباتی نشویم. بی شک افول اتفاق افتاده است اما به آن غلطتی که در موردش بحث می‌شود، وجود ندارد. در برخی همایش‌ها، خیلی جدی به بحث فروپاشی داخلی



چین را نخواهند داد. یک نقطه جغرافیایی مؤثر به نام جمهوری اسلامی ایران می‌ماند. آمریکایی‌ها به این مسئله علاقه مند هستند که رقابت با چینی‌ها را به جغرافیای دوردست بکشانند؛ این یکی از استراتژی‌های آمریکا است. یکی از ویژگی‌های ابرقدرت این است که هم‌زمان در چند جبهه به اشکال مختلف، رقابتی خودش را سرگرم و درگیر می‌کند. در حال حاضر، دو رقیب اصلی آن، روسیه و چین هستند. در دریای چین جنوبی، باب یک خلیج فارس دوم را باز می‌کند و چین را در جغرافیای نزدیک خودش کاملاً سرگرم می‌سازد. روسیه را با اوکراین درگیر می‌کند، آمریکا با این دو کشور بازی می‌کند و سفر رئیس مجلس سنا، «نانسی پلوسی» به تایوان نیز برای قدرت‌نمایی است. آیا چین می‌تواند در حوزه آمریکای لاتین که خیلی حوزه ژئوپلیتیک رقابتی برای آمریکا نیست یا حتی در حوزه‌هایی که اهمیت استراتژیک ندارند، مشابه این اقدام را انجام دهد؟ وقتی قدرت‌های حاضر توان

به نظرمی‌رسد که عربستان در حوادث مختلفی نسبت به آمریکا مأمیوس شده است. در مسئله حسنی مبارک و اتفاقی که در مصر رخ داد، آمریکا نشان داد که عملاً از متحدین سنتی اش مثل گذشته دفاع نخواهد کرد. همچنین آمریکایی‌ها در مسئله برجام و توافق با ایران حتی عربستان را در جریان اخبار قرار ندادند و این چیزی نبود که برای عربستانی‌ها قابل پذیرش باشد و این یک زلزله و شوک در سیستم امنیتی آن‌ها بود. سرانجام ضربه نهایی، مسئله «آرامکو» بود. در مسئله آرامکو دو نکته برای عربستانی‌ها به طور مشخص و روشن تبیین شد که بر مبنای آن، ساختار فکری و ساختار فهمی عربستان نسبت به معادلات بین‌المللی تا حدودی تغییر کرد:

- نکته اول این بود که بخشی از خریدهای کلان نظامی چند صد میلیارد دلاری، در روز واقعه، کارایی لازم را نداشتند. بعد از آن اختلافی بر سر سیستم پاتریوت میان عربستان و آمریکا شکل گرفت؛
 - نکته دوم اینکه عربستان پس از ناامیدی از آمریکا، در ماجرای آرامکو و از دست رفتن پشتوانه امنیتی خود در منطقه، پس از سال‌ها، خود را تنها دید. از طرفی آمریکا در یک معادله هزینه فایده و ریسک، عمل کرد و عملاً اقدام مشخصی در ارتباط با مسئله آرامکو علیه ایران انجام نداد.
- بنابراین، موارد گفته شده، تهدیدهایی جدی را نسبت به ذات سیاست و حکومت در عربستان که از بدو تأسیس، این نظام آغشته از سه عنصر آل سعود، عنصر وهابیت و عنصر حمایت خارجی بود، ایجاد کرد.

ایالات آمریکا اشاره می‌شود که این مباحث انتزاعی، به‌دوراز حقیقت است. از طرفی استدلال‌هایی که حول محور جایگزینی چین به جای آمریکا مطرح می‌شوند نیز تا حدودی از واقعیت به‌دور است و حتی گاهی خود چینی‌ها نیز آن‌ها را قبول ندارند و حتی جایگزینی را هدف خود نمی‌دانند. آن‌ها تنها به دنبال این هستند که از نظر اقتصادی تا سال ۲۰۶۰، موفقیت‌های بیشتری نسبت به ایالات متحده به دست آورند.

ما باید به دنبال این مسئله باشیم که قدرت را واقعاً شاخص‌سازی کنیم. سه مؤلفه تکنولوژی، نیروی نظامی و اقتصادی را مصادیق قدرت در نظر بگیریم که ایالات متحده با داشتن هر سه، توانسته است هژمونی خود را حفظ کند. ممکن است در آینده یک ضلع این سه ضلعی، رقیبی پیدا کند که احتمالاً چین، برتری عددی اقتصادی آمریکا را به همراه خواهد داشت ولی در ضلع‌های نظامی و تکنولوژی ممکن است کشوری تا ۲۰۶۰ نیز به آمریکا نرسد؛ بنابراین در این زمینه، باید واقع‌بینانه عمل کنیم تا دچار اشتباهات محاسباتی نشویم.

بی‌اعتمادی عربستان نسبت به آمریکا

هنوز به‌نوعی یک سؤال کلیدی حل نشده در کشور وجود دارد که آیا حضور چین درون منطقه در معادلات اقتصادی، نظامی و امنیتی عربستان، با تشویق، مجوز و بخشی از یک پلن بزرگ‌تر آمریکا است یا اینکه کشورهای این منطقه، به‌نوعی به یک استقلال رسیده‌اند و تصمیم به موازنه قوا گرفته‌اند؟

تغییر ناگهانی رابطه عربستان با ایران

در ارتباط با رابطه ایران و عربستان تا دو سال پیش هرگونه درخواستی از سمت ایران حتی در سطح تعامل آکادمیک یا تعامل نهادهای فکری و نهادهای تحقیقاتی توسط طرف عربستانی مردود و مرجوع می شد اما از حدود دو سال پیش، به یکباره مشاهده کردیم که عربستانی ها سیاست خودشان را تغییر دادند. آن ها توسط دیپلمات هایی مشخص و به صورتی مرتب در کنفرانس ها، جلسات غیرعلنی و غیررسمی حضور پیدا کردند و در رابطه با ایران، با لحنی ملایم و به دور از تنش صحبت می کردند. این در حالی بود که در سال های پیش، لحنی به شدت تند و ائتلاف سازانه داشتند و تمامی کشورهای خاورمیانه همگام و هم نظر با هم، صحبت های آنان را تأیید می کردند اما امروزه دیگر صحبت از ائتلاف سازی پشت میزها نیست. در کنفرانس قطر، تیم عربستانی، این مسئله را مطرح می کرد که اعتماد گذشته به طرف آمریکایی را از دست داده اند و آمریکا را یگانه حامی و نجات بخش خودشان نمی دانستند. همچنین این نکته را مطرح کردند که آمریکا محدودیت هایی را برایشان در نظر گرفته است و این در حالی است که چین، این محدودیت ها را نمی پذیرد؛ بنابراین می توان بیان کرد که عربستان حیطة «عمل مستقلی» در عرصه های مختلف برای خود ایفا کره است و در این راستا، اقداماتی در حال پیگیری است؛

• مسئله موشکی: عربستان، سیستم موشکی را بدون همراهی آمریکا و حتی با چین پیش می برد؛

• غنی سازی اورانیوم: مذاکرات عربستان با آمریکا، به دلیل فشارهای رژیم صهیونیستی و آن نوع نگاهی که در آمریکا در ارتباط با غنی سازی اورانیوم در داخل خاک عربستان وجود دارد، به نتیجه ای نمی رسد و همین مذاکرات به نوعی به طور غیررسمی با طرف چینی در حال انجام است.

• کریدورهای بین المللی و ابتکار یک کمربند - یک جاده: در این طرح، عربستان دروازه ورود چین به خاورمیانه است؛ بنابراین آن ها به یک جمع بندی رسیده اند که باید تعادلی در پشتوانه ها یا ائتلاف های غربی - شرقی ایجاد کنند.

کاهش حضور نظامی آمریکا در منطقه

به نظر می رسد که کم رنگ تر شدن حضور نظامی آمریکا در منطقه، در کوتاه مدت یا در وهله اول سبب دلگرمی ایران و به عنوان نتیجه فشارهای ایران در واکنش به ترور سردار سلیمانی ارزیابی می شود که نتیجه بخش و موفقیت آمیز بوده است اما از نگاهی دیگر به نظر می رسد که کاهش حضور نظامی مستقیم آمریکا در منطقه، توانایی کشوری مثل ایران را برای فشار آوردن یا برای واکنش نشان دادن به اعمال فشارهای غیرقانونی آمریکا در عرصه های دیگر کم می کند و دست ایران را محدود می سازد.

در رابطه با اینکه جهان آینده چگونه خواهد بود، آمریکا از قدرت مستقیم به قدرت هوشمند و قدرت ترکیبی رسیده است که این را در عرصه های مختلف اعمال می کند. از طرفی، اولویت منطقه خاورمیانه برای آمریکا کمتر از گذشته شده است. مسئله جنگ اول و دوم

آمریکا امروزه قصد دارد بر جاهایی که هزینه فایده در آن‌ها کمتر است، تمرکز کند. در کوتاه مدت، آمریکا با عربستان، چالشی ایجاد نخواهد کرد بلکه تنها در حد مطبوعاتی، عربستان را به علت نزدیکی به ایران و کاهش تنش در منطقه، در شرایطی که برجام به نتیجه نرسیده است، نقد می‌کنند. در این زمینه، استراتژی کلان آمریکا در اولویت قرار ندارد و آمریکا این مسئله را یک مسئله حیاتی برای اینکه ایران بتواند تحریم‌ها را دور بزند، نمی‌بیند؛ بنابراین در این شرایط، عربستان آزادی عمل را به دست می‌آورد.

خلیج فارس، اشتباهات آمریکا نبودند حتی آن عددی که در رابطه با هزینه‌های نظامی‌گری آمریکا در منطقه، حدود هفت هزار میلیارد دلار بیان شده است، به نظر، یک «پول شویی» در درون سیستم آمریکا است؛ چراکه صورت حساب‌هایی غیرشفاف و غیرمنطقی ارائه می‌دهند؛ بنابراین می‌توان گفت که می‌بایست پروژه‌ای حول محور منابع افغانستان و عراق و یک محیط تاریک و غیرشفاف برای پول شویی به وجود می‌آمد اما سرانجام این پروژه به انتهای خود نزدیک شد و آن سود گذشته خود را از دست داد.

